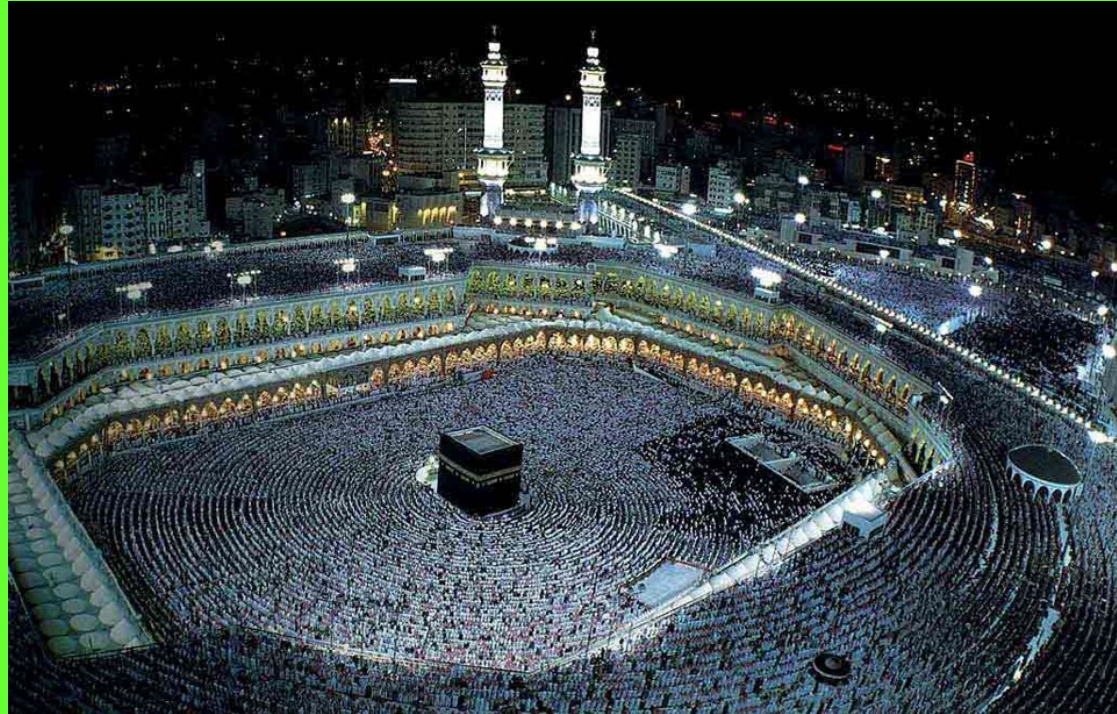


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله

# آشنایی با تاریخ اسلام



زینب حقى حق بیان

دبیر تاریخ دبیرستان فرهنگ ایران

شعبه قم

۸

# از صلح حدیبیه تا رحلت پیامبر

# رؤیای رسول اکرم

- رسول خدا در عالم رویا دید که وارد کعبه شد، سر خود را تراشید و کلید کعبه را گرفت. آنگاه همراه دیگران به عرفات رفت و وقوف فرمود.
- حضرت رؤیای خود را برای مسلمانان بازگو نمود و آن را به فال نیک گرفت و از اصحاب برای ادای عمره دعوت کرد.
- مسلمانان به ویژه مهاجران که شمار آنان به ۱۴۰۰ نفر می‌رسید، بدون درنگ آماده حرکت شدند.

# حرکت به سوی مکه

➤ پیامبر هفتاد شتر قربانی همراه برداشت و برای اینکه اعلام کند برای عمره آمده است نه جنگ، دستور داد تا شتران را علامت قربانی بزنند و جز شمشیر، که سلاح مسافر بود، از ادوات نظامی چیزی به همراه نداشته باشند.

➤ هنگامی که کاروان آماده حرکت شد، سعد بن عبادہ رئیس طایفہ خزرج به رسول خدا گفت: کاش اجازه می‌فرمودید اسلحه همراه برمی‌داشتیم که اگر از طرف دشمن تهدید شدیم، آمادگی دفاعی داشته باشیم.

➤ حضرت فرمود من اسلحه برنمیدارم چون فقط برای عمره می‌روم.



# حرکت به سوی مکه

- آن گاه پیامبر عبدالله بن ام مکتوم را به جانشینی خود در مدینه منصوب کرد و روز دوشنبه اول ماه ذیقعد سال ششم هجرت، با همراهانش به سوی مکه حرکت کرد.
- مسلمانان با علاقه و شور و اشتیاق وصفناپذیری راهی مکه شدند، زیرا پس از شش سال برای اولین بار می خواستند خانه خدا را زیارت کنند و از اقوام و خویشاوندان و منازل خود دیدن کنند.

# حرکت به سوی مکه

- ▶ پیامبر در بین راه مدینه به مکه، هر قبیله ای را که می‌دید، از آنان دعوت می‌کرد تا در این سفر ایشان را همراهی کنند.
- ▶ این کار برای آن بود که عده‌ی کاروان اسلام افزون گردد و قریش از کثرت جمعیت بترسند و اقدام به جنگ و یا جلوگیری از زیارت نکنند.
- ▶ ولی اعراب بادیه نشین به بهانه اموال و زن و بچه هایشان از درخواست حضرت سرپیچی می‌کردند.

# آگاهی قریش از کاروان

➤ پیامبر با کاروان خود حرکت کرد و در ذوالحلیفه احرام بست. بیشتر مسلمانان نیز با احرام ایشان محرم شدند.

➤ پیامبر بسر بن سفیان را به مکه فرستاد تا اخبار و واکنش قریش را به اطلاع ایشان برساند.

➤ بسر بن سفیان خدمت آن حضرت بازگشت و گفت قریش از حرکت شما آگاه شده‌اند. با

زن و بچه از مکه بیرون آمده و در مکانی اردو زده‌اند و با خدا عهد کرده‌اند که هرگز نگذارند وارد مکه شوید.





# آگاهی قریش از کاروان

➡ پیامبر فرمود: وای بر قریش! جنگ اینان را نابود کرده است. به خدا سوگند پیوسته در راه آنچه خدا مرا بدان مبعوث کرده است، جهاد خواهم کرد تا خدا آن را پیروز گرداند و یا خود از میان بروم.

➡ آن گاه فرمود: چه کسی می‌تواند مرا از غیر آن راهی که قریش در آن هستند ببرد؟

➡ مردی از قبیله اسلم داوطلب شد و پیامبر را از راه ناهموار و سنگلاخی در میان دره‌های سخت عبور داد تا به سرزمین هموار رسیدند.

# آگاهی قریش از کاروان

➤ خالد بن ولید از این امر آگاه شد و بی درنگ خود را بدان نقطه رساند و راه را بر مسلمانان بست.

➤ او به اندازه‌ای به مسلمانان نزدیک شد که وقتی رسول خدا خواست نماز بخواند، عباد بن بشر را دستور داد تا با گروهی از مسلمانان مقابل خالد صف کشیدند، آنگاه نماز ظهر و عصر را به صورت نماز خوف خواند.

# آگاهی قریش از کاروان

- سپس لشکر اسلام حرکت کرد و روز بعد به سرزمین حدیبیه که در حدود چهار فرسخی غرب مکه قرار داشت رسید. شتر پیامبر در آن مکان زانو زد.
- حضرت فرمود آن خدایی که از ورود فیل به مکه جلوگیری کرد، این شتر را هم اینجا نگه داشت.
- امروز قریش هر پیشنهادی به من بکنند که در آن صله رحم باشد، من آن را می‌پذیرم.  
سپس به مردم فرمود: پیاده شوید.
- کاروان اسلام در همانجا اردو زد.

# نمایندگان قریش

- چون رسول خدا در سرزمین حدیبیه مستقر شد، تنی چند از بزرگان خزاعه نزد ایشان آمدند و پرسیدند: برای چه به اینجا آمده‌ای؟
- رسول خدا فرمود ما برای جنگ با احدی نیامده‌ایم. ما آمده‌ایم این خانه را زیارت کنیم.
- آنگاه آنان نزد قریش بازگشتند و گفتند: ای گروه قریش شما در مخالفت با محمد عجله کردید. محمد برای جنگ نیامده، همانا برای زیارت این خانه آمده است.
- مشرکان گفتند گرچه برای جنگ نیامده، ولی هرگز نمی‌گذاریم با زور داخل مکه شود.

# نمایندگان قریش

➤ آنگاه سران شرک، حُلَیس بن علقمه را نزد پیامبر فرستادند. هنگامی که حضرت او را دید فرمود: این مرد از قبیله‌ای است که خداجوی هستند و قربانی را محترم می‌شمارند. شتران قربانی را پیش روی او رها کنید تا آنها را ببیند.

➤ حلّیس وقتی که شتران نشانه‌دار را دید و مشاهده کرد که به علت توقف زیاد و گرسنگی کرک‌های خود را خورده‌اند، قبل از ملاقات با رسول خدا به نزد قریش بازگشت و مشاهدات خود را گزارش داد و تاکید کرد که محمد به هیچ وجه برای جنگ به مکه نیامده است.



# نمایندگان قریش

- قریش به او گفتند بنشین، همانا تو عرب بیابانی هستی و از این گونه امور اطلاعی نداری.
- حلّیس از سخنان قریشیان به خشم آمد و آنان را به شورش قبیله خود تهدید کرد.

# بیعت رضوان

- پیامبر عثمان را نزد ابوسفیان و سران قریش فرستاد. ده نفر از مهاجران نیز با اجازه حضرت همراه عثمان به مکه رفتند تا از خویشاوندان خود دیدار کنند.
- عثمان راهی مکه شد. در موقع ورود، ابان بن سعید بن عاص او را دید، همراه خود سوار مرکب نمود و به وی پناه داد تا ماموریتش را انجام دهد.
- ولی قریش عثمان را بازداشت کرد و از بازگشت وی به کاروان اسلام جلوگیری کردند.

# بیعت رضوان

- بین مسلمانان شایعه شد که قریشیان عثمان را کشته‌اند. رسول خدا فرمود از اینجا نمی‌رویم تا با قریش به نبرد پردازیم.
- سپس اصحاب را برای بیعت فراخواند. تمامی مسلمانان به جز جد بن قیس منافق، با آن حضرت بیعت کردند که هرگز فرار نکنند و تا پای جان در کنار پیامبر بایستند.

# بیعت رضوان

این بیعت در زیر درختی انجام گرفت و خداوند با فرستادن آیه ۱۸ سوره فتح، خوشنودی خود را از این بیعت اعلام کرد.

(هر آینه خداوند خشنود شد از مومنان در آن هنگام که با تو زیر آن درخت بیعت می کردند)

از این رو آن را بیعت شجره و نیز بیعت رضوان می گویند.

# آخرین فرستاده قریش

➤ پس از پایان بیعت رضوان خبر رسید که عثمان کشته نشده است.

➤ در این هنگام چون قریش شتاب و سرعت مردم را در امر بیعت و آمادگی ایشان را برای جنگ دیدند، ترس و نگرانی‌شان بیشتر شد و در امر صلح عجله کردند.

➤ آنگاه سهیل بن عمرو را به سوی پیامبر روانه ساختند و گفتند: نزد محمد برو و با او قرارداد صلحی منعقد ساز، اما قرارداد صلح جز بر این نباشد که امسال بازگردد.



# آخرین فرستاده قریش و قرارداد صلح

- سهیل همراه یاران خود وارد اردوگاه مسلمانان شد و خدمت رسول خدا رسید.
- هنگام ورود سهیل پیامبر آمدن او را به فال نیک گرفت و فرمود: کارشان آسان شد. آنها می‌خواهند صلح کنند که این مرد را فرستاده‌اند.
- وحی بر پیامبر نازل شد که پیشنهاد صلح را بپذیرد و نگارش و تنظیم آن را بر عهده علی علیه السلام بگذارد.



# آخرین فرستاده قریش و قرارداد صلح

- هنگامی که مقدمات صلح به پایان رسید و جز نوشتن متن قرارداد چیزی نمانده بود، عمر با ناراحتی تمام از جای برخاست و نزد حضرت آمد و گفت:
- ای رسول خدا مگر تو پیامبر خدا نیستی؟ فرمود: چرا. عمر گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: چرا. عمر گفت: مگر اینها مشرک نیستند؟ فرمود: چرا.
- عمر گفت: پس چرا در راه دین خود تن به خواری می‌دهیم؟

# آخرین فرستاده قریش و قرارداد صلح

➤ رسول خدا فرمود: من بنده خدا و پیامبر او هستم و هرگز با امر وی مخالفت نمی‌کنم، او نیز مرا تنها نخواهد گذاشت.

➤ عمر همچنان پاسخ پیامبر را می‌داد، تا اینکه ابوعبیده جراح بانگ زد: ای پسر خطاب! مگر نمی‌شنوی که پیامبر چه می‌گوید؟ از شیطان به خدا پناه ببر و اندیشه خود را باطل بدان.

➤ عمر از شرمساری شروع کرد به گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

# آخرین فرستاده قریش و قرارداد صلح

عمر بعدها می‌گفت گفت هرگز در پیامبری محمد (ص) شک نکردم، جز در روز حدیبیه. چنان شک و تردیدی برایم حاصل شد که از آغاز مسلمانی خود تا به آن روز دچارش نگشته بودم و اگر در آن روز پیروانی می‌یافتم که به سبب صلح از جرگه مسلمانان خارج می‌شدند، من نیز خارج می‌شدم.

## متن صلح نامه

- ماجرای حدیبیه از آغاز تا انعقاد و امضای پیمان صلح حدود ۲۰ روز طول کشید و رفت و آمدهای بسیاری انجام شد. سهیل بن عمرو چندین بار به مکه رفت و از سران قریش کسب تکلیف کرد.
- یکبار سهیل از پیامبر خواست تا عده ای از مسلمانان مهاجر را که به ادعای او بردگان و فرزندان اهل مکه بودند به قریش تحویل دهد.
- رسول خدا از این درخواست برآشت و با اشاره به امیرالمومنین قریش را تهدید کرد و فرمود: ای گروه قریش، یا دست بر می‌دارید و یا خداوند فردی را که قلبش را به ایمان امتحان کرده برمی‌انگیزد و گردن‌های‌تان را در راه دین با شمشیر خواهد زد.
- وقتی برخی پرسیدند این شخص کیست؟ پیامبر نشانی امیرالمومنین را داد.

## متن صلح نامه

- پس از گفتگوهای زیاد و رفت و آمدها قرار شد متن صلح نامه را بنویسند.
- رسول خدا به علی علیه السلام فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحيم.
- سهیل گفت ما رحمان را نمی شناسیم. بنویس بسمک اللهم. مسلمانان از این موضوع به تنگ آمدند و گفتند: خداوند رحمان است و جز رحمان چیز دیگری ننویس.
- سهیل گفت پس من بر هیچ چیز صلح نخواهم کرد.
- نزدیک بود که صلح منتفی گردد. پیامبر با بردباری و دوراندیشی از آن جلوگیری کرد و فرمود:  
بنویس بسمک اللهم.

## متن صلح نامه

گفتند بنویس: «این صلح نامه محمد رسول الله است ...».

سهیل بن عمرو گفت: اگر گواهی می دادم که تو رسول خدایی با تو جنگ نمی کردم. نام خودت و پدرت را بنویس.

مسلمانان از این سخن سهیل به شدت ناراحت شدند. صداها بلند شد. گروهی از بزرگان صحابه به پا خواستند و با شدت اعتراض کردند و به علی بن ابیطالب گفتند: چیزی جز محمد رسول الله ننویس.

سعد بن عباد دست حضرت علی را گرفت و گفت مبادا چیزی جز محمد رسول الله بنویسی، در غیر این صورت بین ما و ایشان شمشیر خواهد بود. چرا باید در دین خود تن به خواری دهیم؟



## متن صلح نامه

➤ پیامبر فرمود: همانا من رسول خدا هستم، گرچه شما تکذیب کنید.

➤ آنگاه مسلمانان را آرام نمود و با دست به آنان اشاره کرد که ساکت شوند و به امیرالمومنین فرمود لفظ «رسول الله» را پاک کند.

➤ وی گفت ای رسول خدا دستم یارای پاک کردن رسالت شما را از کنار نامتان ندارد.

## متن صلح نامه

➤ پیامبر از او خواست تا آن کلمه را نشان دهد و بدین سان خود آن حضرت کلمه رسول الله را پاک کرد و به امیرالمومنین فرمود: تو خود نیز به زودی به چنین امری فراخوانده می شوی و ناچار به آن تن در می دهی.

➤ مقصود پیامبر ماجرای حکمیت جنگ صفین بود که سالها بعد اتفاق افتاد و علی علیه السلام به ناچار کلمه امیرالمومنین را از کنار نام مبارک خود حذف کرد.

➤ سپس صلح نامه حدیبیه نوشته شد.

## متن صلح نامه

- به نام تو ای خدا - این پیمان صلحی است که محمد بن عبدالله با سهیل بن عمرو بستند و توافق کرده‌اند مدت ده سال جنگ متوقف گردد، مردم در این مدت در امان باشند و دست از یکدیگر بردارند و هیچگونه سرقت و خیانت نکنند و متعرض یکدیگر نگردند.
- هر کس از اصحاب محمد برای حج عمره یا تجارت به مکه رود جان و مالش در امان باشد و هر کس از قریش در رفتن به مصر یا شام از مدینه عبور کند جان و مال او در امان باشد.
- دین اسلام در مکه ظاهر و خداوند آشکارا پرستش گردد و احدی بر دینش اکراه، آزار و سرزنش نشود. هر کس بخواهد در عهد و پیمان محمد در آید، می تواند و هر کس نیز بخواهد در عهد و پیمان قریش در آید، می تواند.

## متن صلح نامه

- هرکس از قریش بدون اذن سرپرست خود نزد محمد برود، باید او را نزد سرپرستش بازگرداند و هرکس از محمد نزد قریش رود، او را به وی باز نگردانند.
- محمد و یارانش امسال بازگردند و در سال آینده بیایند و فقط ۳ روز در شهر مکه اقامت کنند و سلاهی جز سلاح مسافر، که شمشیر است، همراه نداشته باشند.

## متن صلح نامه

➤ نسخه اول صلح نامه نزد پیامبر ماند و نسخه دیگری نیز نوشتند و به سهیل دادند.

➤ عده‌ای از مسلمانان که به ظاهر صلح می نگریستند و از عمق آن بی خبر بودند و چندان تعبدی نیز نداشتند، از صلح ناراضی بودند.

➤ اینان اعتراض کرده و گفتند: این صلح برای ما در حقیقت خواری و ذلت است. چرا مسلمانی را که از مکه به مدینه بیاید، باید تحویل آنها دهیم، ولی اگر مسلمانی از مدینه نزد قریش رود، آنان موظف به تحویل او نباشند؟

## متن صلح نامه

➤ با تحریک این عده نزدیک بود نظم و انسجام کاروان مسلمانان به هم خورده و مختل شود.

➤ پیامبر خطاب به معترضان فرمود: اگر از آنان کسی نزد ما آید و ما او را به آنان بازگردانیم، به زودی خداوند برای وی وسیله نجات و گشایشی فراهم می آورد و اگر کسی از ما دوری کند و به سوی آنها برود، به او نیازی نداریم و او دیگر از ما نیست و به آنان سزاوارتر است.



# پیروزی آشکار

➤ کاروان اسلام در حالی که هاله‌ای از غم و اندوه بر آن سایه افکنده بود، به سوی مدینه حرکت کرد.

➤ بسیاری اندوهگین و غمناک و در اندیشه بودند که چه شد پس از شش سال اقتدار و افتخار و سربلندی به اینجا منتهی گشت؟

➤ در این حال بود که خداوند مهربان رحمت خود را بر مسلمانان نازل و از آنان دلجویی و افکار پریشان‌شان را بازسازی کرد و در بین راه مدینه ناگهان سوره فتح نازل شد.

# پیروزی آشکار

- «انا فتحنا لک فتحا مبینا» - آنگاه حضرت مسلمانان را جمع کرد و آیات سوره فتح را که ناظر بر صلح حدیبیه است برای آنان تلاوت فرمود.
- مسلمانان از شنیدن پیام خدا شاد شدند و از نگرانی و پریشانی بیرون آمدند.
- اما برخی هم گفتند این پیروزی نیست. نه گذاشتند خانه خدا را زیارت کنیم و نه قربانی‌های خود را سر ببریم.

# پیروزی آشکار

➤ وقتی رسول اکرم گفتار اینان را شنید، سخت آزرده شد و فرمود:

➤ این سخن بدی است، بلکه این بزرگترین فتح است. همانا مشرکان راضی شده‌اند بگذارند شما بدون درگیری سرزمین آنان را ترک کنید و درخواست صلح و امان کردند و از شما چیزی را دیدند که دوست نداشتند.

➤ خداوند شما را بر آنان پیروز کرد و سالم بازگرداند. پس این بزرگ‌ترین پیروزی است.

## پیامدهای صلح حدیبیه

➡ بعد از آنکه قرارداد حدیبیه بین رسول اکرم و مشرکان به امضا رسید و آن حضرت به مدینه بازگشت، ابوبصیر، که از مسلمانان گرفتار در مکه بود، از حبس گریخت و رهسپار مدینه شد.

➡ مشرکان به پیامبر نامه نوشتند و طبق مفاد قرارداد خواستند ابوبصیر برگردد. نامه را به دو نفر از مشرکان دادند و آنان با یک شتر راهی مدینه شدند و نامه را تقدیم حضور رسول خدا نمودند.

# پیامدهای صلح حدیبیه

➡ حضرت ابوبصیر را خواست و به او فرمود: می‌دانی که ما با اینان پیمان بسته‌ایم و از نظر دین ما شایسته نیست که پیمان شکنی کنیم. به زودی خداوند برای تو و دیگر مسلمانان گرفتار، فرج و گشایشی عنایت خواهد کرد. پس به سوی قبیله خویش بازگرد.

➡ ابوبصیر گفت ای رسول خدا مرا نزد مشرکان باز می‌گردانید تا شکنجه دهند و از دین خارج کنند؟

➡ پیامبر فرمود ابوبصیر برو، همانا به زودی خدا برای تو و دیگر مسلمانان گرفتار، گشایشی قرار خواهد داد.

## پیامدهای صلح حدیبیه

- آنگاه ابوبصیر همراه آن دو مامور راهی مکه شد تا به ذوالحلیفه رسیدند. در آنجا منزل گرفتند و به استراحت پرداختند.
- ابوبصیر یکی از آن دو را کشت و دیگری فرار کرد و نزد پیامبر رفت. ابوبصیر اثاث و شتر آنان را برداشت و به مدینه آمد.
- خدمت پیامبر رسید و گفت: ای رسول خدا به پیمان شما وفا شد و خدا آن را ادا کرد. شما مرا به دشمن تسلیم کردی، ولی من از خود دفاع کردم تا دینم را از دست ندهم.



## پیامدهای صلح حدیبیه

- پیامبر فرمود: وای بر مادرش! اگر مردانی همراه داشت آتش جنگ را شعله ور می‌ساخت.
- ابوبصیر از حضرت درخواست کرد تا خُمس لباس و شمشیر و شتر مشرکان را که همراه آورده بود، بردارد. ولی ایشان قبول نکرد و فرمود:
- اگر من خمس این مال را بپذیرم، قریش تصور خواهند کرد که به پیمان وفا نکردم. تو هستی و آنها، به هر کجا می‌خواهی برو.

## پیامدهای صلح حدیبیه

- چون خبر قتل آن مشرک به سهیل رسید، سخت ناراحت شد و از پیامبر تقاضای دیه کرد.
- قریش و ابوسفیان به او گفتند محمد در این حادثه نقشی ندارد و تبرئه است. بیش از آنچه کرده است بر عهده او نیست، او ابوبصیر را در اختیار فرستادگان شما قرار داده است.
- ابوبصیر از مدینه بیرون رفت و راهی ساحل دریای سرخ شد و در منطقه‌ای که راه کاروان قریش از مکه به شام بود منزل گرفت.

## پیامدهای صلح حدیبیه

➤ ابوبصیر کاروانیان قریش را که از آنجا عبور می کردند به قتل می رساند و مالالتجاره آنها را مصادره می کرد.

➤ وقتی مسلمانان دربند در مکه، از جمله ابوجندل، از داستان ابوبصیر و سخنی که پیامبر درباره او فرموده بود با خبر شدند، به هر نحوی بود از حبس گریختند و به ابوبصیر پیوستند.

➤ ابوبصیر یک واحد نظامی تشکیل داد و ابوجندل را به معاونت خود برگزید.

# پیامدهای صلح حدیبیه

- کار سخت‌گیری بر کاروان قریش شدت یافت. ابوبصیر در حقیقت حکومت خودمختاری را تاسیس کرد که نه به ظاهر تابع حکومت مدینه بود و نه تابع قریش و طوایف مکه.
- از این رو بدون هیچ گونه منع قانونی و سیاسی می‌توانست ضربات شکننده خود را بر پیکر قریش وارد سازد.



## پیامدهای صلح حدیبیه

وقتی قریش دیدند راه ارتباط تجاری‌شان با شام قطع شد و امنیت از آنان رخت بربست، ابوسفیان را نزد پیامبر فرستادند و از ایشان عاجزانه درخواست کردند تا ابوبصیر و یارانش را به مدینه فراخواند و از این پس نیز هر کسی از مسلمانان مکه به مدینه بگریزد، پیامبر او را نگه دارد و تحویل قریش ندهد.

## پیامدهای صلح حدیبیه

➤ آنگاه رسول خدا نامه‌ای به ابوبصیر نوشت تا با همراهانش به مدینه بازگردد. فرستاده حضرت درحالی نامه را تسلیم ابوبصیر کرد که وی در حال احتضار بود.

➤ ابوبصیر نامه رسول خدا را بوسید و شروع به خواندن کرد و در حالی که نامه در دستش بود، از دنیا رفت.

➤ ابوجندل و یاران وی پیکر فرمانده خود را غسل داده و بر او نماز گزاردند و در همانجا به خاک سپردند و بر سر مقبره او به عنوان یادبود و سپاس از زحماتش، مسجدی ساختند. سپس عده‌ای از آنان به سرپرستی ابوجندل به مدینه آمدند و تعداد دیگر نزد قبیله و عشیره خود بازگشتند.



# پیامدهای صلح حدیبیه

➤ پس از انعقاد قرارداد حدیبیه چند تن از زنان مسلمان که تحت شکنجه به سر می بردند، به مدینه هجرت کردند و به پیامبر پناه بردند.

➤ آنگاه همسران و سرپرستان آنان به مدینه آمدند و از پیامبر خواستند تا طبق مفاد صلح نامه ایشان را تحویل دهند.

➤ اما خداوند رحمان با نزول آیه دهم سوره ممتحنه دستور داد تا زنان مهاجر را امتحان کنند، اگر واقعا مسلمان هستند، از بازگرداندن آن به کفار خودداری شود، زیرا زن مسلمان نمی تواند در همسری مرد کافر باشد. نیز زنان طاقت و تحمل شکنجه و آزار مشرکان را نداشتند. از این رو بود که پیامبر فرمود قرارداد درباره مردان است و شامل زنان نمی شود.

# دعوت جهانی

➤ با قرارداد صلح حدیبیه حکومت مدینه از سوی قریش و هم‌پیمانانش به رسمیت شناخته شد و با سرکوبی قبایل شرور و راهزن، امنیت مدینه و مناطق اطراف و راه‌های منتهی به آن نیز تا اندازه زیادی تامین گردید.

➤ پیامبر به تصریح قرآن رحمت للعالمین و خاتم پیامبران بود و دین او به جزیره العرب اختصاص نداشت، بلکه برای همه مردم دنیا بود.

➤ از این رو در این فرصتی که پس از صلح حدیبیه پیش آمد حضرتش بیش از پیش به تبلیغ اسلام پرداخت.

# دعوت جهانی

➤ البته پیامبر از همان روز اول به جهانی بودن اسلام اشاره کرده بود. در سال پنجم بعثت هنگام اعزام جعفر بن ابیطالب و مهاجران به حبشه، نجاشی را به پذیرش دین اسلام دعوت کرد.

➤ پس از انتقال انعقاد صلح حدیبیه در یک روز از محرم سال هفتم هجرت، ۶ سفیر با ۶ نامه از مدینه خارج شدند و به دربار ۶ نفر از زمامداران آن روز جهان رفتند.

➤ این شش زمامدار عبارت بودند از: نجاشی پادشاه حبشه، قیصر امپراتور روم، خسرو پرویز امپراتور ایران، مقوقس پادشاه مصر، حارث بن ابی شمر فرمانروای شامات و هودنه بن علی فرمانروای یمامه.

# حرکت به سوی فتح مکه

- با پیمان شکنی قریش، مانع فتح مکه بر طرف و راه آن باز باشد. رسول خدا تصمیم گرفت خانه خدا را از شرک پاک کند و به شیطنت چندین ساله ماجراجویان قریش خاتمه دهد.
- بنابراین بدون آنکه مقصد خود را بیان کند، دستور داد تا مسلمانان آماده شوند و از خدا خواست اخبار حرکت مسلمانان را از قریش پنهان دارد تا آنکه به طور ناگهانی مکه را محاصره کند، به گونه‌ای که دیگر قریش فکر مقاومت و جنگ را در سر نپرورانند.

# حرکت به سوی فتح مکه

- رسول خدا به اعراب بادیه نشین پیام داد که هر کس به خدا و رسول و روز قیامت ایمان دارد، باید اول ماه رمضان در مدینه باشد.
- ۱۰ هزار نفر از قبایل مختلف آماده شدند.
- پیامبر با سپاه اسلام، در دوم ماه رمضان سال هشتم هجرت به سوی جنوب مدینه حرکت کرد. در ۲۰ فرسنگی مکه که رسیدند، اردو زدند و پرچم ها را برافراشتند.
- پیامبر پرچم مهاجران را به علی علیه السلام سپرد.

# اطلاع ابوسفیان از سپاه اسلام

➡ تا هنگامی که مسلمانان در نزدیکی مکه فرود آمدند، هیچ گونه اطلاعی به قریش نرسیده بود.

➡ ولی آنان بیم داشتند که شاید رسول خدا به جنگ ایشان بیاید. پیامبر دستور داد هر فردی شبانگاه آتشی برافروزد. مجموعاً ۱۰ هزار شعله آتش افروخته شد.

➡ ابوسفیان و گروهی دیگر برای به دست آوردن اخبار از شهر خارج گشتند و با دیدن آتش‌های سپاه اسلام وحشت‌زده شدند.



# مکه در آستانه سقوط

- ابوسفیان با شتاب به مکه آمد و دستور امان را به مردم ابلاغ کرد و قریش را از مخالفت و مقاومت و سرسختی برحذر داشت. به مردم مکه گفت اگر اسلام نیاورند نابود خواهند شد.
- ابوسفیان گفت: ای گروه قریش این محمد است با سپاهی آمده که شما توان مقابله با آن را ندارید.
- همسرش هند او را توبیخ کرد و گفت: گوش به سخن این پیرمرد خرفت ندهید و مردم را به پایداری و قتل شوهرش فراخواند.
- ابوسفیان گفت به حرف این زن مغرور نشوید که کار از کار گذشته است. هر کس وارد خانه من شود در امان است.

# مکه در آستانه سقوط

➤ مردم گفتند خدا تو را بکشد. خانه‌ات که مشکلی از ما حل نمی‌کند. مگر خانه تو چقدر وسعت دارد؟

➤ ابوسفیان گفت هر کس داخل خانه خویش بماند و یا وارد مسجد الحرام شود، در امان است.

➤ مردم در این هنگام متفرق شدند. عده‌ای به خانه‌های خود و گروهی به مسجد الحرام رفتند.



# مکه در آستانه سقوط

➡ رسول خدا سپاه خود را به چهار دسته تقسیم و شهر مکه را از چهار سو محاصره کرد.

➡ ایشان دستور اکید صادر کرد جز با کسانی که سر جنگ دارند جنگ نشود. مقصود

حضرت این بود که تا جایی که ممکن است از جنگ و خونریزی اجتناب شود و مکه بدون

خونریزی فتح شود.

# رأفت در عین قدرت

- پیامبر اکرم در آستانه ورود به مکه فرمانی بسیار بشردوستانه صادر کرد و چنین فرمود:
- ای سپاهیان، هیچ مجروحی نباید از پا در آید، هیچ گریزانی نباید دنبال گردد، هیچ اسیری نباید کشته شود، و هر کس داخل خانه اش بماند در امان است.
- علاوه بر این، پیامبر مسجد الحرام و خانه ابوسفیان را نیز محل امان قرارداد.
- رسول خدا روز جمعه بیستم ماه رمضان سال هشتم هجرت نزدیک ظهر همراه سپاهیان اسلام وارد مکه کردید و شهر بدون مقاومت تسلیم ایشان شد.

# پاک کردن کعبه از بت‌ها

- سپاه اسلام از چهار سو وارد مکه شدند و در وعده‌گاه خود که مسجد الحرام بود، به هم پیوستند و پیرامون کعبه حلقه زدند.
- پیامبر در این مدت که در مکه بود به خانه کسی نرفت. کنار قبر حضرت ابوطالب و خدیجه خیمه‌ای از چرم برای ایشان برپا کردند. پیامبر در آنجا اقامت داشت و برای نماز به مسجدالحرام می‌رفت.
- رسول خدا پس از شستشو و ساعتی استراحت در خیمه خود، سوار بر شتر شد و در حالی که سپاهیان در برابرشان صف کشیده بودند راهی مسجد الحرام گردید.
- آنگاه با چوبدستی خود اشاره می‌کرد به هر یک از ۳۶۰ بتی که پیرامون خانه کعبه نصب شده بود و آنها واژگون می‌شدند و حضرت آیه ۸۱ سوره اسراء را قرائت می‌فرمود:
- حق آمد و باطل نابود شد همانا باطل نابود شدنی است.

# دریای رحمت

➤ مردم بر سر کوه صفا جمع شدند تا با پیامبر بر پذیرش اسلام بیعت کنند.

➤ رسول خدا با مردان بر این موضوع بیعت کرد که در حد توان، پیرو و گوش به فرمان خدا و رسولش باشند و سپس از زنان نیز بیعت گرفت.

➤ در این هنگام هند همسر ابوسفیان از بین زنان برخاست و خدمت پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا با شما دست بیعت بدهم؟ پیامبر فرمود من با زنان دست نمی‌دهم.

➤ روز دوم فتح مکه رسول خدا خطبه بسیار مهمی برای مردم ایراد فرمودند و پاره‌ای از احکام اسلام را بیان کردند.



## آخرین اعزام

➤ پیامبر در اواسط ماه صفر سال یازدهم هجرت سپاهی فراهم کرد تا روانه روم کند. فرماندهی آن را به اسامه بن زید سپرد و مهاجر و انصار از جمله ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح در بین این سپاه بودند.

➤ چون اسامه جوان بود و بیش از ۱۸ سال نداشت، این کار بر عده‌ای گران آمد و گفتند: نوجوانی را به فرماندهی بزرگان صحابه نصب کرده است!

➤ در این ایام بود که پیامبر بیمار و بستری شد، اما همواره بر این تأکید داشت که سپاه اسامه حرکت کند. پیوسته می‌فرمود سپاه اسامه را بفرستید.

➤ می‌فرمود خدا لعنت کند کسی را که از سپاه اسامه تخلف ورزد.

## آخرین اعزام

➡ مقصود رسول خدا از این همه تأکید این بود که مدینه از وجود کسانی که طمع خلافت و ریاست داشتند و مخالف امامت حضرت علی بودند، خالی شود و کار رهبری و امامت بدون مشکل به ایشان منتقل گردد.

➡ اسامه به لشکرگاه سپاه اسلام آمد و در صدد حرکت بود که پیک ام ایمن رسید و خبر داد حال پیامبر دگرگون شده و رحلت آن حضرت نزدیک است. از این رو اسامه و سپاه توقف کردند و افراد بهانه‌جو از این مأموریت سر باز زدند و آرزوی رسول خدا با آن همه تأکید، جامه عمل به خود نپوشید.

# سفارش قرآن و اهل بیت

➡ رسول خدا در بستر احتضار پیوسته می فرمود: ای مردم آگاه باشید که من در میان شما دو چیز گرانبها به جا گذاشتم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم را. بر ایشان پیشی نگیرید که پراکنده خواهید شد و در حق آنان کوتاهی نکنید که هلاک می شوید و به ایشان چیزی نیاموزید زیرا آنان از شما دانا ترند.

➡ سپس فرمود: آگاه باشید که علی بن ابیطالب برادر و وصی من است. پیامبر پیوسته این گفتار را در مجالس متعدد تکرار می فرمود.

# آخرین نماز جماعت

➤ صبح بلال اذان گفت و مردم را به نماز فراخواند. پیامبر فرمود امروز شخصی دیگر با مردم نماز بخواند که من دچار بیماری‌ام.

➤ عایشه گفت: به ابوبکر بگویید برود. حفصه گفت: به عمر بگویید برود.

➤ چون حضرت این سخنان را شنید برخاست. علی بن ابیطالب و فضل بن عباس زیر بغل آن حضرت را گرفتند و حضرت با تکیه بر آنان در حالی که پاهایش به زمین کشیده می‌شد به مسجد رفت.

# آخرین نماز جماعت

➤ پیامبر با اشاره دست خود، ابوبکر را از محراب به عقب راند و نماز را از اول شروع کرد و چون به پایان رساند به خانه برگشت.

➤ آنگاه ابوبکر و عمر را خواست و به آنان فرمود: مگر من به شما نگفتم با لشکر اسامه بیرون بروید؟ گفتند آری. فرمود پس چرا نرفتید؟

➤ ابوبکر گفت من رفتم ولی دوباره آمدم تا دیدار با شما را تازه کنم.

➤ عمر گفت رسول خدا من اصلاً نرفتم زیرا دوست نداشتم که احوال شما را از مهاجران بپرسم.

## وصیتی که نوشته نشد

- روایت کرده‌اند که روز پنجشنبه بیماری رسول خدا سخت شد و فرمود برایم دوات و ورقی بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.
- عمر مانع شد و گفت: همانا درد بر رسول خدا چیره گشته است. قرآن نزد شماست و کتاب خدا برای ما کافی است.
- عمر گفت: همانا پیامبر هذیان می‌گوید. روایت کرده‌اند که عمر به کسی که می‌خواست دوات و ورق بیاورد گفت: برگرد چرا که او هذیان می‌گوید.



## وصیتی که نوشته نشد

➤ افرادی که نزد پیامبر بودند اختلاف کردند. گروهی گفتند دوات و ورق بیاورید تا ایشان بنویسد. سخن همان سخن پیامبر است.

➤ برخی گفتند حرف همان حرف عمر است.

➤ چون اختلاف زیاد شد و رسول خدا اندوهگین گشت، فرمود: برخیزید از نزد من بروید که سزاوار نیست نزد پیامبری این گونه منازعه شود.



## وصیتی که نوشته نشد

- سپس کسانی که در خانه بودند، پشیمان شدند و خود را سرزنش کرد و به حضرت گفتند آیا دوات و ورقی که می خواستید برایتان بیاوریم؟
- فرمود آیا پس از این سخنان که گفته‌اید؟ نه، ولی شما را به نیکی به اهل بیتم سفارش می‌کنم.
- سپس امیرالمومنین را نزد خود فرا خواند و انگشتی خویش را درآورد و به او داد و فرمود این را بگیر و به دست کن. شمشیر، زره و تمامی سلاح جنگی و نیز دستمالی را که هنگام جنگ بر کمر خود می‌بست، به آن حضرت داد.

## رحلت آخرین پیامبر

چند روز دیگر حال رسول خدا دگرگون و ملاقات با او محدود شد. علی علیه السلام در دوران بیماری همواره کنار بستر ایشان بود و جز برای کار ضروری آن حضرت را ترک نمی کرد.

علی علیه السلام نزد پیامبر آمد و پیامبر به او فرمود: یا علی سر مرا بر دامت بگذار که امر خدا فرا رسید. هنگامی که جان از تنم رفت، خودت کار تجهیز مرا بر عهده گیر و پیش از همه مردم بر من نماز گزار و تا مرا در قبرم دفن نکردی از من جدا مشو و از خداوند تعالی یاری جوی.

# رحلت آخرین پیامبر

- امیرالمومنین سر مبارک حضرت را روی زانو گذاشت و گوش خود را نزدیک لبهای او برد. رسول خدا مدت طولانی با علی راز گفت و اسرار و امانت‌های الهی را به او سپرد.
- وقتی پرسیدند پیامبر چه فرمود؟ حضرت علی علیه السلام پاسخ داد: هزار باب دانش به من آموخت که هر باب هزار باب دیگر می‌گشود، و به چیزی وصیت کرد که ان شاءالله به آن عمل خواهم کرد.
- رسول خدا به علی علیه السلام وصیت کرد و فرمود: پس از مرگم تو مرا غسل بده و دفنم کن و مشکلات و اختلافات مردم را حل نما.

# رحلت آخرین پیامبر

➤ جبرئیل برای آخرین بار بر زمین فرود آمد و گفت: یا رسول الله می‌خواهی به دنیا بازگردی؟ فرمود نه، بلکه می‌خواهم نزد یار برتر بروم.

➤ جبرئیل گفت یا محمد این آخرین بار فرود آمدن من به دنیاست، زیرا من فقط برای شما به دنیا فرود می‌آمدم.

➤ ام سلمه می‌گوید: بیشتر وصیت رسول خدا هنگام رحلت، سفارش به نماز و نیکی به بردگان بود.

➤ آنگاه ایشان دنیا را وداع نمود و با رحلت خاتم الانبیا جریان وحی برای همیشه قطع شد.

# رحلت آخرین پیامبر

- ▶ طبق وصیت پیامبر، علی علیه السلام به کمک فضل بن عباس، بدن حضرت را غسل داد و کفن کرد و اولین بار به تنهایی بر او نماز گذارد.
- ▶ چون مسلمانان درباره اینکه چه کسی در نماز بر جنازه مطهر حضرت، امامت را بر عهده بگیرد و بدن مقدس کجا دفن شود، اختلاف کردند، امیرالمومنین بیرون آمد و خطاب به مردم فرمود:
- ▶ همانا رسول خدا در زندگی و مرگ پیشوای ماست. دسته دسته بیایید و بدون امام بر او نماز بگذارید و خداوند پیامبری را در مکانی قبض روح نمی کند، جز آنکه می خواهد همانجا مرقد او باشد. من او را در همان اتاقی که در آن رحلت نمود، دفن می کنم.
- ▶ مردم این را پذیرفتند و راضی شدند.